

کزین برتر اندیشه برنگذرد

به نام خداوند جان و فرد

فردوسی و شاهنامه

فردوسی در کوران فاطرات تاریخ

(بر اساس دیباچه‌ی شاهنامه‌ی اول - مول)^۱

آخرین منظومه از این رشته بهمن‌نامه است. من از این جهت آن را در میان رشته‌ی منظومه‌های سیستان به شمار آوردم که سراسر آن وقف سرگذشت خاندان رستم شده است، هر چند که بهمن شاه، پسر اسفندیار این جا قهرمان اسمی داستان است. این منظومه به محمود سلجوقی پسر ملک‌شاه اهدا شده است. گویا سراینده، که برای من گمنام است، در جنگ دراز محمود با برادرش هواخواه این سلطان بوده است و خبر می‌دهد^۲ همین که محمود بر تخت نشسته اثر خود را برای وی فرستاده است. در این قسمت او به دوره‌ای اشاره کرده که ظاهراً باید سال ۴۹۸ هجری باشد، سالی که محمود توانست پس از سالیان دراز و کشمکش‌ها میراث پدر را به دست بیاورد و نام شاهی بر خود نهد. بنابراین بهمن‌نامه در حدود پایان قرن پنجم هجری به نظم در آمده است.

بهمن‌نامه به چهار بخش تقسیم شده است. در بخش نخستین، بر



از این نمونه‌ها را در افزوده نسخه‌ای که خود به چاپ رسانیده آورده که تقریباً از آغاز برزوانه گرفته شده است و آن تاریخ‌چه‌ی نخستین پیکارهای برزو با رستم و پیوستن وی به ایرانیان و داستان همان سوسن پیش گفته است. داستان دیگری از برزوانه که از دست‌نویس کتاب‌خانه‌ی سلطنتی گرفته شده، به دست کوزگارتن^۳ ترجمه و چاپ شده است و این ماجرای شکاری است که برزو به دعوت کی‌کاووس در آن شرکت جسته است.

ادامه از شماره قبل

از برزوانه جای جای در متن شاهنامه وارد شده است ولی بسیار کم‌تر از گرشاسپ‌نامه. ماکان^۱ یکی

(۱) آن جا که لازم بوده است در سراسر این دیباچه و یا دیباچه‌ها و پیش‌گفتارهای مشابهی پژوهش‌گران و شاهنامه‌شناسان غیر ایرانی و یا ایرانی با زیرنویس توضیح‌های تکمیلی و شایسته داده شده است.
«محمد کرمی»

(۲) ترنر - ماکان = شاهنامه شناس مشهور

انگلیسی «مک»

^۳) M. Kosegarten

نخت نشستن بهمن پسر اسفندیار و نیز ماجرای وی با کتابون دختر پادشاه کشمیر و همای دختر خدیو مصر توصیف شده است و با مرگ رستم، که جاماسپ برای شاه حکایت می‌کند، و نیز نقشه‌هایی که بهمن علیه خانواده رستم می‌کشد پایان می‌یابد. بخش **دوم**، شرح لشکرکشی به سیستان است. زال، پیر فرامرز و پسرش سام و دو دختر رستم،

می‌بندد. بهمن تخت و تاج خود را به بانو همای وا می‌گذارد و در شکار کشته می‌شود.

بهمن نامه نزدیک ده هزار بیت دارد و شاعر بیش از اغلب منظومه‌های حماسی در جستجوی لطف ادبی آن بوده است. دیباچه‌اش از فردوسی تقلید شده است. مصنف همه جا اشاره می‌کند که منبع اثر روایتی بوده که سینه به سینه نقل شده

نتوانسته است قصه‌ای بسازد و بی درنگ خود را رسوا نکند. در بخش **چهارم**، نمونه‌ی عجیبی از عدم مهارت خود به دست داده که معلوم می‌شود که هیچ یارای نقد و بررسی و عوض کردن فاحش‌ترین اشتباه را که در نقل‌های عامیانه‌ی مورد استفاده‌اش وارد شده بوده، نداشته است.

این عبارت نمونه آن است:

جهان‌دار با آن درفش نگون
همی شد گریزان سوی تیسفون
که بغداد خوانندش اکنون به نام
جهان‌دار بد اندرون شاد کام
که هارون لافیش همی خواندند
به مردی ازو داستان راندند
پیدا است که مؤلف تیسفون و
بغداد را با هم و این دو را با بابل یا
چند شهر بزرگ دیگر قدیم بین
النهرین اشتباه کرده، و اگر چه از
پادشاه بغداد خلیفه‌ای نساخته است،
باز فکرش پیش هارون الرشید بوده
است.

به این توقیم تکانی که فردوسی به شعر حماسی فارسی داد در سراسر قرن پنجم و بل تا نیمی از قرن ششم هجری دوام یافت. سراینده‌گان همه‌ی آثاری که در این جا نام بردم وابسته به مکتب او هستند، همگی ایشان در زنده کردن روایت‌های کهن از سبک او پیروی کرده‌اند و مانند او این افسانه‌ها را پایه قرار داده‌اند، چنان که می‌توان این منظومه‌ها را هم چون مکمل شاهنامه به شمار آورد. البته ایشان در برابر مشکلاتی که این سبک داستان‌سرایی در بر دارد اغلب نتوانسته‌اند به سان فردوسی از عهده برآیند، کارمایه‌های خود را به خوبی او بر نگزیده‌اند، افسانه‌های بیش‌تری

است. از جمله در این شعر:
چنین گفت دهقان موبد نژاد
که بر ما در داستان بر گشاد
و در جای دیگر:

ز گوینده پرسید خواننده مرد
کزین پس جهان‌جوی بهمن چه کرد؟
بدو مرد گویا، زبان بر گشاد
که از راستان دارم این گفت یاد
هیچ جای تودید نیست که وی روایت‌های کهنه‌ای در دست داشته است، زیرا که کارمایه‌های خود را از شاهنامه نگرفته است و داستانش به طور کلی چنان در رشته‌ی شعر حماسی کهن جای دارد که کم‌تر می‌توان گمان برد که بنیان منظومه‌ای را اختراع کرده باشد، وانگهی سراینده چنان بی اطلاع بوده که

سال روز فردوسی گرامی بار سال روز فردوسی گرامی بار

بانو گشسپ و زربانو، بهمن را سه بار تا باختر عقب می‌نشانند، ولی سرانجام زال اسیر و فرامرز کشته و باقی‌مانده خانواده به سوی کشمیر فراری می‌شوند. در بخش **سوم**، بهمن دو دختر رستم را تا کشمیر و هند دنبال می‌کند و به بندشان می‌کشد. هم چنین آذر بر زین پسر فرامرز و دو پسر زواره برادر رستم را به چنگ می‌آورد. آن گاه (بهمن) بر سر گور خانواده زابلی می‌رود، قبرها را می‌شکافد و مرده ریگ مردگان را می‌ریابد. سپس همه‌ی اسیران را، جز آذربرزین، روانه‌ی سیستان می‌کند. در بخش **چهارم**، آذربرزین به دست رستم پسر تور نجات می‌یابد. با بهمن می‌جنگد و سرانجام با او پیمان

را اقتباس کرده‌اند؛ آن هم افسانه‌هایی تازه‌تر: وانگهی، نه در قوت معنی و نه در کمال صورت هیچ یک نتوانسته‌اند شانه بر شانه‌ی فردوسی بزنند، ولی با همه‌ی این نقص‌ها که دارند، باید آنان را در زمره شاعران حماسه سرا آورد، زیرا که تاریخ کشور خود را از روی روایت‌های زبانی و با روح کاملاً ملی حکایت کرده‌اند.

انحطاط ادبیات حماسی از قرن ششم هجری آغاز شد، خواه برای تهی شدن کار مایه‌ها، خواه برای پیشرفت ادبیات پرداخته و صیقلی که یادها و خاطره‌های عامه‌ی مردم را از میان برد، و خواه برای ضعیف شدن احساس ملی، و شاید هم مجموع این عامل‌ها.

درست است که پیوسته به پاره‌ای پادشاهان و پهلوانان ستوده در منظومه‌ها التفات شده است، ولی هرگز کسی با نظری دیگر به آنان نپرداخته است. این سرنوشت روایت‌های حماسی است که بدل به داستان‌ها و حکایت‌های شگفتی‌آور بشود. این دو نوع قصه بسیار زود وارد داستان‌سرایی شد و به زبان یادبودهای تاریخی، که همواره رو به فراموشی می‌روند، رشد و نما کرد. نام قهرمانان باقی ماند ولی تنها برای جلب کردن توجه به سوی روایت‌های خیالی و دور از باور. این همان چیزی است که در ایران پیش آمد. در آن جا ما می‌بینیم که بر روی خرابه‌های شعر حماسی دو نوع تازه ادبیات به دنیا آمده است، یکی داستان تاریخی و دیگری حکایت حماسی که هر دو به معروف‌ترین روی داده‌های زندگانی نام‌آوران

می‌پردازند و بر روی هم چارچوبی تشکیل می‌دهند که یکی نما و تحلیل سودازدگی را تصویر می‌کند و دیگری روایت‌های عجیبی را که تنها برای حیرت‌زدگی و سرگرمی خواننده است.

نخستین کسی که داستان تاریخی را باب کرد نظامی بود (ولادت ۵۱۳،

در چارچوب موضوع یا منظور اصلی نگاه دارد به طوری که خود به خود موردهای بسیاری را حکایت کرده که از شعر حماسی گرفته شده است، بی‌آن‌که برای جریان داستان اثر عمده‌ای داشته باشد. ولی هر چند پاره‌ای از رسم‌های پیشینیان برای نظامی مانده باشد، باز هم نمی‌توان او



مرگ ۵۷۶ هجری). او شاعر غنایی و اندرزگوی بزرگی بود که در تاریخ جز به سراغ موضوع‌های اخلاقی و نقاشی شوریدگی‌ها نمی‌رفت. او به این سبک چهار منظومه ساخته که موضوع سه تا را از تاریخ حماسی ایران بیرون آورده است: خسرو شیرین (که داستان عشق‌بازی‌های خسرو پرویز است)، هفت پیکر (که عشق‌بازی بهرام گور با هفت شاهزاده خانم است) و اسکندرنامه که از اسکندر کبیر سخن رفته است. دو داستان نخست غنایی‌تر و سومی حکیمانه‌تر است، به ویژه قسمت دوم آن، ولی همگی هنوز از نزدیکی با ادبیات حماسی متأثر هستند. نظامی هنوز به عصر این‌گونه ادبیات نزدیک‌تر از آن بود که بتواند خود را

را در زمره شاعران حماسی به شمار آورد، زیرا که نه احساس ملی آنان را دارد و نه مانند ایشان از روایت کهن اقتباس می‌کند، بلکه از کتاب‌ها و قوه تصور خود و از موضوع‌های تاریخی ایران و عرب یکسان بهره‌برداری می‌کند. به ویژه آن جا که این موضوع‌ها در خور آن باشد که به سبک و فکر او فروغی بخشد. نظامی در اصل یک سخن‌پرداز است. از میان منظومه‌های او آن که از نظر شکل بیش از همه به شعر حماسی نزدیک است اسکندرنامه است که عنصر غنایی در آن برتری ندارد، اما با این همه، از صفت اساسی حماسه‌سرایی نیز عاری است به این معنی که پایه‌ی آن بر روی یک روایت ملی که سینه به سینه نقل شده

باشد، نیست. بالاتر دیدیم که درباره اسکندر هیچ افسانه‌ی فارسی وجود نداشته است: پس نظامی جز از یک قصه‌ی یونانی پیروی نکرده است. سپس ماجرای لشکرکشی روسان را به برده‌ی بر آن افزوده است و این چیزی است که به یقین وارد افسانه‌سرایی فارسی نشده بوده، زیرا که به سال ۹۴۵ میلادی روی داده است.^۴

نمونه‌ای که نظامی به دست داد

به وسیله‌ی چندین شاعر برجسته‌ی قرن بعد دنبال شد، منتها با چنان کم مایگی از وی پیروی کردند که کمابیش در حد همان چند موضوعی که نظامی انتخاب کرده بود، باقی ماندند.^۵ آنان به بیان خوش، افکار ظریف و نکته پردازای‌های دور از فهم روی آور می‌شدند، ولی دیگر هیچ چیز نداشتند که به داستان‌های معروف بیفزایند؛ ایشان موضوع‌های آماده خود را از شعرهای حماسی و از نظامی می‌گرفتند و تنها چیزی که برای آنان اهمیت داشت همانا بیان دل‌کش‌تر و آراسته‌تر از پیشینیان بود، مانند اسکندرنامه، خسرو شیرین و

(۵) به سخنرانی سال ۱۸۳۴ آقای شارموآ Charmoy در سن پترسبورگ درباره‌ی «سودمندی زبان‌های شرقی» نگاه کنید.

(۶) چند منظومه‌ی دیگر هم هست که عنوان خود را از نام‌های موجود در تاریخ ایران گرفته‌اند، ولی حتی نمی‌توان آن‌ها را در شمار رمان‌های تاریخی آورد، مانند «جمشیدنامه» که هیچ وجه مشترکی با داستان‌های جمشید ندارد و قهرمان آن پسر یکی از پادشاهان چین و سراسر پرداخته‌ی ذهن مولف است.

هشت بهشت (هفت بهشت یا عشق‌بازی‌های بهرام گور) اثر خسرو دهلوی^۶ (مرگ ۷۲۵ هجری) اسکندرنامه‌ی جامی^۷ (مرگ ۸۹۸ هجری) خسرو و شیرین و هفت منظر (یا عشق‌بازی‌های بهرام گور)^۸ هاتف^۹ (آغاز قرن دهم هجری) و اسکندرنامه^{۱۰} عبدالسلام پسر ابراهیم کشمیری.

(۷) دست‌نویس فارسی کتابخانه‌ی پادشاهی، ضمیمه‌ی شماره ۱۲۰.

(۸) دست‌نویس همان کتابخانه، شماره ۹۵.

* برای جلوگیری از هر نوع اشتباه لازم است اشاره شود که: هفت پیکر، هفت منظر، هشت بهشت و هفت بهشت که توسط شاعران مختلف به نگارش در آمده است، برگرفته از داستان «بهرام گور» فردوسی می‌باشد که فردوسی آن داستان را در سبکی حماسی و بسیار کوتاه سروده است اما شاعران بعد از فردوسی این داستان را که سرگذشت عشق‌بازی‌های بهرام گور با هفت زن زیباروی و پری پیکر است در سبکی غنایی و عاشقانه و بسیار مفصل سروده‌اند. نظامی نخستین شاعری است که این سبک را در ادب پارسی آورد و بعد از او شاعران فراوان دیگر نیز همین کار را کردند. در حالی که داستان «خسرو شیرین» حکایت کوتاهی از عشق بازی‌های خسرو پرویز است که در سبک حماسی و در شاهنامه آمده است، اما نظامی و دیگران این داستان را پر و بال داده و بسیار مفصل سروده‌اند. (مک)

(۹) دست‌نویس همان کتابخانه، شماره ۴۹.

(۱۰) دست‌نویس همان کتابخانه، شماره ۹۰.

در این آخرین کتاب از اسکندر کبیر پیامبری^{۱۱} ساخته شده است و از آن‌جا که بنا بر عقاید اسلامی، سامی نژاد بودن شرط پیغمبر شدن است، مصنف هم ادعای عرب‌ها را پذیرفته و به پیروی مصریان و ایرانیان می‌خواسته است افتخار به وجود آوردن اسکندر را به ملت خود ارزانی دارد. گمان کنم که نظامی نخستین شاعر ایرانی باشد که به اسکندر چنین نسبتی داده بی‌آن‌که آن را تأیید کند^{۱۲} و چون وارد کردن اسکندر در دودمان یعقوب و اسماعیل اشکال داشته است، این چاره را اندیشیده‌اند که او را نواده‌ی عیص به شمار آوردند.^{۱۳} پس بنا به عقیده‌ی عبدالسلام، مادر اسکندر از تیره‌ی عیص است، دوشیزه است، به معجزه‌ای باردار می‌شود، از مردم می‌گریزد و پسری به دنیا می‌آورد و می‌میرد، که فیلیپ «پادشاه یونانیان و روسان و فرنگیان»^{۱۴} او را کنار مرده مادرش می‌یابد. او را به فرزندی می‌خواند، تربیتش را به ارسطو می‌سپارد. سپس حکایت، که جز زیر و بمی از گفتار نظامی نیست، به افسانه‌ای یونانی بر می‌گردد.

ادامه دارد.

(۱۱) «دو شاهی که بودند پیغمبری

سلیمان یکی دیگر اسکندری»

فصل دهم همان کتاب.

(۱۲) «اسکندرنامه» نظامی: اندر ولادت اسکندر.

(۱۳) «اسکندر نامه» عبدالسلام: «که از نسل عیص بن اسحاق اوست».

(۱۴) «چو اقلیم یونان و روس و فرنگ».

باشد، نیست. بالاتر دیدیم که درباره اسکندر هیچ افسانه‌ی فارسی وجود نداشته است: پس نظامی جز از یک قصه‌ی یونانی پیروی نکرده است. سپس ماجرای لشکرکشی روسان را به برده‌ی بر آن افزوده است و این چیزی است که به یقین وارد افسانه‌سرایی فارسی نشده بوده، زیرا که به سال ۹۴۵ میلادی روی داده است.^۴

نمونه‌ای که نظامی به دست داد به وسیله‌ی چندین شاعر برجسته‌ی قرن بعد دنبال شد، منتها با چنان کم مایگی از وی پیروی کردند که کمابیش در حد همان چند موضوعی که نظامی انتخاب کرده بود، باقی ماندند.^۵ آنان به بیان خوش، افکار ظریف و نکته پردازای‌های دور از فهم روی آور می‌شدند، ولی دیگر هیچ چیز نداشتند که به داستان‌های معروف بیفزایند؛ ایشان موضوع‌های آماده خود را از شعرهای حماسی و از نظامی می‌گرفتند و تنها چیزی که برای آنان اهمیت داشت همانا بیان دل‌کش‌تر و آراسته‌تر از پیشینیان بود، مانند اسکندرنامه، خسروشیرین و

(۵) به سخنرانی سال ۱۸۳۴ آقای شارموآ Charmoy در سن پترسبورگ درباره‌ی «سودمندی زبان‌های شرقی» نگاه کنید.

(۶) چند منظومه‌ی دیگر هم هست که عنوان خود را از نام‌های موجود در تاریخ ایران گرفته‌اند، ولی حتی نمی‌توان آن‌ها را در شمار رمان‌های تاریخی آورد، مانند «جمشیدنامه» که هیچ وجه مشترکی با داستان‌های جمشید ندارد و قهرمان آن پسر یکی از پادشاهان چین و سراسر پرداخته‌ی ذهن مولف است.

هشت بهشت (هفت بهشت یا عشق‌بازی‌های بهرام گور) اثر خسرو دهلوی^۶ (مرگ ۷۲۵ هجری) اسکندرنامه‌ی جامی^۷ (مرگ ۸۹۸ هجری) خسرو و شیرین و هفت منظر (یا عشق‌بازی‌های بهرام گور)^۸ هاتف^۹ (آغاز قرن دهم هجری) و اسکندرنامه^{۱۰} عبدالسلام پسر ابراهیم کشمیری.

(۷) دست‌نویس فارسی کتابخانه‌ی پادشاهی، ضمیمه‌ی شماره ۱۲۰.

(۸) دست‌نویس همان کتابخانه، شماره ۹۵.
* برای جلوگیری از هر نوع اشتباه لازم است اشاره شود که: هفت پیکر، هفت منظر، هشت بهشت و هفت بهشت که توسط شاعران مختلف به نگارش در آمده است، برگرفته از داستان «بهرام گور» فردوسی می‌باشد که فردوسی آن داستان را در سبکی حماسی و بسیار کوتاه سروده است اما شاعران بعد از فردوسی این داستان را که سرگذشت عشق‌بازی‌های بهرام گور با هفت زن زیباروی و پری پیکر است در سبکی غنایی و عاشقانه و بسیار مفصل سروده‌اند. نظامی نخستین شاعری است که این سبک را در ادب پارسی آورد و بعد از او شاعران فراوان دیگر نیز همین کار را کردند. در حالی که داستان «خسرو شیرین» حکایت کوتاهی از عشق بازی‌های خسرو پرویز است که در سبک حماسی و در شاهنامه آمده است، اما نظامی و دیگران این داستان را پر و بال داده و بسیار مفصل سروده‌اند. (مک)

(۹) دست‌نویس همان کتابخانه، شماره ۴۹.

(۱۰) دست‌نویس همان کتابخانه، شماره ۹۰.

در این آخرین کتاب از اسکندر کبیر پیامبری^{۱۱} ساخته شده است و از آن‌جا که بنا بر عقاید اسلامی، سامی نژاد بودن شرط پیغمبر شدن است، مصنف هم ادعای عرب‌ها را پذیرفته و به پیروی مصریان و ایرانیان می‌خواسته است افتخار به وجود آوردن اسکندر را به ملت خود ارزانی دارد. گمان کنم که نظامی نخستین شاعر ایرانی باشد که به اسکندر چنین نسبتی داده بی‌آن‌که آن را تأیید کند^{۱۲} و چون وارد کردن اسکندر در دودمان یعقوب و اسماعیل اشکال داشته است، این چاره را اندیشیده‌اند که او را نواده‌ی عیص به شمار آوردند.^{۱۳} پس بنا به عقیده‌ی عبدالسلام، مادر اسکندر از تیره‌ی عیص است، دوشیزه است، به معجزه‌های باردار می‌شود، از مردم می‌گریزد و پسری به دنیا می‌آورد و می‌میرد، که فیلیپ «پادشاه یونانیان و روسان و فرنگیان»^{۱۴} او را کنار مرده مادرش می‌یابد. او را به فرزندی می‌خواند، تربیتش را به ارسطو می‌سپارد. سپس حکایت، که جز زیر و بمی از گفتار نظامی نیست، به افسانه‌ای یونانی بر می‌گردد.

ادامه دارد.

(۱۱) «دو شاهی که بودند پیغمبری سلیمان یکی دیگر اسکندری» فصل دهم همان کتاب.

(۱۲) «اسکندرنامه» نظامی: اندر ولادت اسکندر.

(۱۳) «اسکندر نامه» عبدالسلام: «که از نسل عیص بن اسحاق اوست».

(۱۴) «چو اقلیم یونان و روس و فرنگ».